



گزارشی از رساله محمد بن محمد القادری

مجید حیدری آذر*

محمد علیدوست**

تاریخ وهابیت بیانگر فعالیت فراگیر، مستمر و تنوع شیوه‌های تبلیغی وهابیان است. محمد بن عبدالوهاب از نخستین روزهای آغاز دعوت خود به موافقان و مخالفان خود در نقاط دور و نزدیک نامه می‌نوشت. بسیاری از نامه‌های محمد بن عبدالوهاب در کتاب مستقلی با عنوان «الرسائل الشخصية» گردآوری و منتشر شده است. بعدها نامه‌نویسی به مخالفان به سنتی رایج در میان مفتیان و حکام وهابی مبدل شد.

در این میان عبدالعزیز بن محمد بن سعود بیش از دیگر حاکمان آل سعود به مخالفان دور و نزدیک خود نامه نوشت. محتوای نامه‌های عبدالعزیز اعتقادی بود، او در این نامه‌ها حکام، علما و مردم نقاط دور دست، همچون تونس، را خطاب قرار می‌داد، آنان را گرفتار شرک جلی و کفر اکبر می‌خواند و به دین اسلام و توحید بر اساس خوانش محمد بن عبدالوهاب دعوت می‌کرد. برخی از این نامه‌ها اکنون توسط نویسندگان وهابی در کتاب‌هایی، همچون «الرسائل الدعوية للأئمة من آل سعود في الدولة السعودية الأولى و الدولة السعودية الثانية» و همچنین «إتحاف الأمة بخطابات أئمة آل سعود العامة إلى عموم الأمة» انتشار یافته است.

مخاطبان و گیرندگان این نامه‌ها، راه‌های مختلفی را برای ابراز مخالفت خود در پیش می‌گرفتند؛ بعضی از مخالفان وهابیت با عالمان و صاحبان قدرت و نفوذ در خارج از نجد

* پژوهشگر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (ع).

** فارغ التحصیل سطح سه کلام، مؤسسه امام صادق (ع). دانش‌پژوه سطح چهار نقد وهابیت، مؤسسه دارالاعلام لمدرسة

اهل البيت (ع).

ارتباط گرفتند و از آنان خواستند در قبال فتنه و هابیت دست به کار شوند. برخی از مخالفان راه مناظره با پیروان آیین وهابیت را در پیش گرفتند. گروهی از عالمان مخالف وهابیت هم دست به قلم شده و در قالب کتاب و رساله، ردیه‌هایی بر آیین وهابیت نوشتند.

عبدالعزیز بن محمد بن سعود که به عبدالعزیز اول و همچنین ابن سعود شهرت دارد، عمیقاً به عقاید محمد بن عبدالوهاب باور داشت یا آنکه اصرار فراوانی بر تظاهر به این مطلب داشت. او در دوران دولت‌داری‌اش بر مناطق مختلفی شورید و کشتارها و غارت‌هایی را رقم زد و بدین ترتیب جغرافیای حکومت وهابی آل سعود را به طرز چشم‌گیر و بی‌سابقه‌ای وسعت بخشید. روند رو به جلوی توسعه قلمرو و قدرت بی‌سابقه عبدالعزیز موجب شد وی نامه‌های متعددی به سران بلاد و مناطق مسلمان بنویسد و آنان را به پیروی از دین اسلام، بر پایه تفسیر محمد بن عبدالوهاب از عبادت و یکتاپرستی فراخواند. سخنان تحدی‌گونه و چالش‌برانگیز عبدالعزیز در این نامه‌ها همواره برای گیرندگان، اعم از حکام، علما و مردم عامی، تأسف و ناراحتی فراوانی را در پی داشت. از این رو این رساله‌های او با ردیه‌های مختلفی از سوی اندیشمندان اسلامی روبه‌رو شد.

رساله محمد بن محمد القادری از جمله نوشته‌های به‌جامانده در ابطال و رد محتوای اعتقادی یکی از نامه‌های عبدالعزیز بن محمد بن سعود (م ۱۲۱۸م)^۱ است. نسخه مخطوطی از این رساله در قسمت مخطوطات مکتبه جامعه الملک سعود به شماره ۶۸۰۳/۸/۱۷۸۰ نگهداری می‌شود. برای این رساله نام و عنوانی از سوی محمد بن محمد القادری انتخاب نشده است، از این رو این رساله فاقد نام و عنوان است.

متن این رساله تاکنون از سوی ناشر و محقق معینی بر روی کاغذ منتشر نشده است، جز آنکه به‌تازگی متن آن در تارنمای «نفحات الطریق»^۲ عرضه شده است، البته متن موجود در این تارنما در مواردی هرچند اندک با خطا همراه است.

۱. ابن سعود، عبدالعزیز بن محمد، رساله مهمه للإمام المجاهد العلامة ص ۴.

2. <https://www.nafahat-tarik.com/2019/08/Rissala-Abdulaziz-ibn-Saud.html>

هرچند که رساله محمد بن محمد القادری مختصر است، اما در عین حال مورد توجه برخی از طرفداران محمد بن عبدالوهاب قرار گرفته است و هدف غایی مؤلف را مطرح کرده‌اند. عبدالعزيز بن محمد بن علي آل عبداللطيف، این رساله را چنین توصیف می‌کند: «محمد بن محمد القادری رساله‌ای کوچک در طعن محمد بن عبدالوهاب و عبدالعزيز بن سعود نگاشت. زمانی که ابن سعود، معتقدات خود را تشریح نمود، او این رساله را در رد ابن سعود، نگاشت.»^۱

نویسنده رساله، محمد بن محمد القادری است. از زندگینامه این شخص، اطلاعاتی در دست نیست. تنها داده‌هایی که از او وجود دارد نکاتی است که وی در انتهای رساله خود، بیان کرده است. آنچه از این متن به دست می‌آید این است که وی در سال ۱۲۱۱ قمری زنده بوده است. از نظر فقهی، شافعی و از نظر طریقت، صوفیه قادری است. از این رساله می‌توان به شخصیت ضد وهابی نویسنده پی برد.

طبعاً رديه‌های نوشته‌شده بر وهابیت، از حیث اتقان محتوا و مرتبه علمی نویسندگان یکسان نیستند، گرچه ترجمه و شرح‌حالی از القادری در دست نیست؛ لکن متن و محتوای این رساله چهره نویسنده و عالمی ممتاز و دقیق‌النظر را در ذهن خوانندگان ترسیم نمی‌کند. از این رو لازم است تذکر بدهیم که این رساله در کنار نقاط مثبت، نقاط ضعفی هم دارد. بیان ماهیت ضد قرآنی اندیشه وهابیت را می‌توان از نقاط قوت آن برشمرد، اما فقدان عنوان‌بندی در طرح مطالب، کلی‌گویی، و تکرار برخی مطالب پوچ و بی‌اساس درباره شیعه، همچون موضوع «خان الامین»^۲ از نقاط ضعف آن به‌شمار می‌رود. از این رو ما به این اثر به‌عنوان اثری تاریخی می‌نگریم و نه اثری علمی و تنها به این

۱. وكتب المدعو محمد بن محمد القادري رسالة قصيرة في الطعن على الشيخ والإمام عبد العزيز بن محمد بن سعود (ت ۱۲۱۸ هـ) ، وذلك لما بلغت -هذا القادري- رسالة الأمير عبد العزيز التي توضح معتقدهم وتبين ما هم عليه، وقد كتب هذا الرد الذي هو أقرب إلى السباب والشتم سنة ۱۲۱۱ هـ. في مدينة حلب. (عبد العزيز بن محمد بن علي آل عبداللطيف، دعاوي المناوئين لدعوة الشيخ محمد بن عبد الوهاب، ص ۴۷، دار الوطن، الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ق.)
۲. شیعه امامیه مالانکه به ویژه جبرائیل را معصوم، عباد مکرم و منزّه از هرگونه عصیان می‌داند. از این رو نسبت دادن باور به خیانت حضرت جبرائیل در نزول وحی یکی از افتراءات مخالفان شیعه بر این مذهب است تا چهره این مذهب را در چشم دیگران کریه و منفور سازند.

دلیل این رساله تاکنون نه تنها چاپ شناسنامه‌داری نشده است، بلکه گزارش دقیق و مفصلی نیز از آن ارائه نشده است. لازم دانستیم برای پژوهشگران عرصه نقد وهابیت محتوای این رساله را حتی الامکان گزارش کنیم، باشد که خالی از فایده نباشد. در ادامه برخی از نکات و مطالب این رساله ذکر خواهد شد.

از نظر مؤلف مبنای رساله عبدالعزیز، اصلی هست که شیطان به او القا کرده است و آن عبارت است از وجوب توحید در اموری که غیر خداوند قدرت انجام آن را ندارد، بدین معنی که در این امور از غیر خدا کمک خواسته نشود. مستند او در این اصل آیه شریفه «وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱ و حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ که فرموده‌اند از من استغاثه نکنید بلکه باید فقط از خداوند متعال استغاثه شود، هست. وی گمان می‌کند که این کار از بهترین چیزهایی هست که به واسطه آن به خداوند تقرب جسته می‌شود.

از نظر محمد القادری این امری درست است، اما به شرط اینکه تحت تأثیر فقه نفسانی و شیطانی نباشد، درحالی که تلبیسات شیطانی بر او عارض شده است و از آن‌ها اموری را استنباط می‌کند که از تعلیمات شیطان است و در این امور شاگرد شیطان است.^۲

القادری در این رساله می‌آورد که یکی از این تعلیمات شیطانی این است که توسل به انبیا و اولیا، طلب شفاعت و استغاثه از آن‌ها، زیارت قبور آن‌ها و سوگند به غیر خدا جایز نیست و همه این‌ها شرک اکبر هستند و از کارهای مشرکان است. هرکسی که این کارها را انجام دهد یا به انجام آن راضی باشد او هم مشرک به شرک اکبر است. از این رو مؤمنان و علمای امت سیدالانبیا را مشرک به شرک اکبر دانسته است.

از نظر مؤلف این امور نشأت گرفته از اصل صحیح «وجوب توحید» است که شیطان به او القا می‌کند که نتیجه آن گمراه شدن خود او و گمراه کردن دیگران است. نویسنده در

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. آن مبنی هذه الرسالة أصل صحيح ألقاه الشيطان إلى صاحبها أولاً وهو وجوب التوحيد في الأمور التي لا يقدر عليها إلا الله بأن يستعان عليها بغير الله قال تعالى: { وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا } وقال صلى الله عليه وسلم: لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله ، و عوّل عليه و رأى أنه من أسنى القربات إلى الله وهو كذلك في نفس الأمر لو وقف عنده وما زاد عليه وما تعدى إلا أنه زاد وتعدى و غلى و بغى يتفقه في ذلك فقها نفسياً شيطانياً لا مليكاً رحمانياً وطرات عليه تلبیسات الشیطانية لا مليكاً رحمانياً و طرات عليه التلبیسات الشیطانية و يستنبط منه أموراً إذا تكلم بها يعلمها الشيطان ولا يعلمها قبل و هو فيها تلميذ له يتعلم منه.

ادامه هشدار می‌دهد که غلو در توحید، انسان را به جایی می‌رساند که اهل توحید را متهم به شرک اکبر کند و او را از اعتدال خارج کند و به ضد آن تبدیل کند، چنانچه خداوند در آیه ۷۷ سوره مائده به این امر هشدار داده است.^۱

نویسنده در ادامه با توجه به عبارتی از نامه عبدالعزیز که در آن ادعا می‌کند که ما فقط، به عمل به قرآن عظیم دعوت می‌کنیم که برای اهل بصیرت و عبرت کفایت می‌کند،^۲ اصل کفایت بودن قرآن را تأیید می‌کند ولی می‌نویسد:

اگر به دیده بصیرت و اعتبار در قرآن تدبّر کنی هیچ وقت امت پیامبر را بدون دلیل و برهان به شرک اکبر متهم نمی‌کردی. این کار تو باعث شقاوت و خسران و محرومیت تو است، اینها القائات شیطان است و در قرآن وجود ندارد.^۳

نویسنده رساله ضمن توییح شدید عبدالعزیز به جهت عناد و دشمنی او با واسطه خواندن اولیای الهی، می‌نویسد:

این کار تو با آنچه که از قرآن به دست می‌آید منافات دارد. قرآن مخالف تو هست؛ چنانچه خداوند در سوره شوری در جریان حضرت نوح می‌فرماید: «گفتند: آیا درحالی که افراد پست و بی‌مقدار از تو پیروی می‌کنند تو را تصدیق کنیم؟ گفت: من چه می‌دانم، آنها پیش از ایمان آوردنشان چه کاری داشته‌اند» من موظف هستم به ظاهر عمل آنها توجه کنم، اما اینکه آنها از روی اخلاص یا طمع آن

۱. منها أنه لا يجوز التوسل بالأنبياء والرسل عليهم الصلاة والسلام والإستشفاع والإستغاثة بهم وزيارة قبورهم والحلف بغير الله تعالى إلى غير ذلك فإن هذه كلها شرك أكبر وفعل المشركين و كل من فعلها أو رضي بها فهو مشرك شركا أكبر و لهذا حكم على عوام المؤمنين والعلماء العاملين من أمة سيد الأنبياء والمرسلين بالشرك الأكبر معاذ الله حاشاهم عنه سبحانه من أجرأه على هذا القول و لا يخاف من الهول وهذا كله واقع من أصل صحيح وهو وجوب التوحيد الذي ألقاه إليه الشيطان المرید أنتج في نظره فاسداً أي فاسد فضل وأصل لو ما تدركه العناية بالتوبة والرجوع عما هو فيه لمحض الفضل فانظروا يا إخوان ما أدى اليه الغلو في التوحيد حتى أوصله إلى الحكم بالشرك الأكبر في حق أهل التوحيد وأخرجه عن الحد فانعكس أمره إلى الضد قال تعالى: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾.

۲. قولك: (فنحن إنما ندعوا إلى العمل بالقرآن العظيم والذكر الحكيم الذي فيه كفاية لمن إعتبر وتدبر بعين بصيرة و نظر و فكر فإنه حجة الله) إنتهى

۳. نعم فيه كفاية قال تعالى: ﴿مَا قَوَّضْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وقال الشيخ أبو مدين لا يكون المرید مبرداً حتى يجد في القرآن كل ما يريد و هو حجة الله عليك و على أضرابك، سبحانه الذي أنطقك بهذا، الله الذي أنطق كل شيء فإنك لو تدبرت فيه بعين بصيرتك واعتبرت به لما كنت تحكم على الأمة المحمدية بالشرك الأكبر من غير برهان و ليس هذا إلا شقاوة و خسران و حرمان ألقاه إليك الشيطان و ليس هذا في القرآن قولك،

را انجام می دهند، خداوند خودش می داند و حساب آن‌ها با خداست که طبق نیت باطنی شان با آن‌ها معامله خواهد کرد. فقط او به این امور آگاه هست، اگر درک و شعور داشتید این نکته را می فهمیدید ولی جاهل هستید.^۱

نویسنده در ادامه با استناد به آیه اول سوره منافقان و روایات نقل شده در ذیل آیه در صحیح بخاری نتیجه می گیرد که مادامی که خداوند دروغ منافقان را برای پیامبر اکرم کشف نکرده بود، ادعای آن‌ها را قبول می کرد و با آن‌ها معامله مسلمان می کرد. با اینکه آنها منافق بودند، ادعای آن‌ها را انکار نکرد و آن‌ها را متهم به شرک نمود.^۲

مؤلف رساله بر عبدالعزیز نهیب می زند که چرا تو با متوسلان به اولیای الهی، که ادعای واسطه قرار دادن آن‌ها را دارند این طور رفتار را نمی کنی؟ درحالی که ادعای عمل به قرآن داری! کجای این عمل تو مطابق قرآن هست؟ قرآن دستور به تبعیت از پیامبر می کند، کجای این عمل تو تبعیت از پیامبر هست؟^۳

محمد القادری در ادامه ضمن بیان اهمیت توسل و طلب شفاعت از اولیا به ارزیابی

۱. وسماه الوسيلة عنادا وبغيا أقول هذا مناف لما يوخذ من القرآن ويومئ إليه فصار القرآن حجة عليك لا لك وفي القرآن كفاية قال تعالى في سورة الشعراء في قصة نوح صلى الله عليه وسلم ﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قَالَ وَمَا عَلَّمِي مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ إنهم عملوه إخلاصاً أو طمعاً في طعمة وما علي إلا إعتبار الظاهر إن حسابهم إلا على ربي ما حسابهم على بواطنهم إلا على الله فإنه المطلع عليها لو شعروا لعلمتم ذلك و لكنكم تجهلون

۲. وقال تعالى: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ روى البخاري عن زيد بن أرقم قال: «كنت مع عمي فسمعت عبد الله بن أبي بن سلول يقول: لا تتفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا وقال ﴿لَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ فذكرت ذلك لعمي فذكر عمي ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فإرسل رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى عبد الله بن أبي وأصحابه فحللوا ما قالوا فصدقهم رسول الله صلى الله عليه وسلم وكذبني فأصابني هم لم يصبني مثله، فجلست في بيتي، فأنزل الله عز وجل: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا: نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾ إلى قولهم: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَتَّبِعُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا﴾ وقوله: ﴿لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾ فأرسل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: إن الله صدقك يا زيد» انتهى. فتأمل بعين بصيرتك وفكرك كيف صدقهم صلى الله عليه وسلم و عاملهم معاملة المسلمين مع أنهم كانوا منافقين وما قال لهم إن هذا بغي و عناد وأنتم مشركون برّب العباد و كذب زيدا و قعد في بيته حزينا مع أنه كان من المؤمنين إلى أن نزل عليه الوحي من رب العالمين بتكذيب المنافقين وتصديق زيد الحزين فنتبه.

۳. هل عملت مع المتوسلين بالأنبياء والرسول والأولياء والمستشفعين في قولهم إنهم وسائل، قال تعالى: ﴿وَاتَّبَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ و وسائل لا آلهة إلى رب العالمين، مثل ما عمل سيد الأنبياء والمرسلين مع المنافقين مع أنك تقول نحن ندعوا إلى العمل بالقرآن العظيم الذي فيه كفاية فأين العمل بالقرآن وقال ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ فأين إتباع لرسول الرحمن الذي أنزل عليه القرآن لا بل عملت معهم بضد ذلك فالله يجزيك على ذلك والظاهر أن هذا بالهام رباني، قال تعالى: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ أو بوحى شيطاني، قال تعالى: ﴿شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾

صدق و کذب ادعای وهابیت و پیروان آن در این رابطه می‌پردازد. وی می‌نویسد:

توسل و طلب شفاعت از اولیا مسئله مهمی است و حکمش هم روشن است. این مسئله صدق و کذب ادعای وهابیت را مشخص می‌کند. به دلیل اینکه زمانی که خداوند انسان را آفرید و او را گرامی داشت، ادعا کردن را در او قرار داد، پس هر کسی که ادعای دعوت صادقانه‌ای کند، هیچ مدرک و سندی بر علیه او نیست؛ ولی اگر دعوت و ادعای او درباره‌ی خبری باشد که احتمال صدق و کذب در آن مساوی باشد، باید کشف حقیقت شود و لازم است که بررسی شود، بنابراین اگر مؤمنی ادعای ایمان داشته باشد و وحدانیت خداوند را تصدیق کند و اقرار به آن داشته باشد و معتقد باشد که نفع و ضرر به دست اوست، مرگ و زندگی در اختیار اوست، همه‌ی امور گذشته و آینده از آن خداست، اگر به صورت زبانی ادعا کند این‌ها همان چیزی هستند که در دلم وجود دارد و دلم به آن‌ها گره خورده است! احتمال دارد در آنچه ادعا می‌کند راست‌گو یا دروغ‌گو باشد، خداوند او را با توجه به حجت دلیل به نفع او یا علیه او اقامه خواهد کرد، با او برخورد خواهند کرد. حال اگر کسی که توسل می‌کند، اگر نور هدایت الهی نصیب او شود و از ورای واسطه‌ها خدای متعال را ببیند؛ نفع و ضرر را از او بداند و معتقد به خالقیت او باشد، برطرف‌کننده نیازش و فریادرس اصلی و حقیقی را خداوند متعال بداند که همه‌ی ملکوت تحت قدرت و اختیار اوست، این فرد مؤمن حقیقی است و از شرک خفی و جلی نجات یافته است.^۱

مؤلف سه حالت را برای استغاثه به تصویر می‌کشد که یکی از آن‌ها در مطلب قبلی بیان شد و دو قسم دیگر را هم در این قسمت ذکر می‌کند؛ در یکی از این‌ها (حالت دوم)

۱. علی أن التوسل والإستشفاع بهم أمراً عظيماً و حكمة باهرة و هو تبين صدقهم في التوحيد أو كذبهم لأن الله تعالى لما خلق هذه النشأة الإنسانية وشرّفها بما شرفها به ركب فيها الدعوى فمن ادعى دعوة صادقة لم يتوجه عليه حجة، ولما كانت الدعوى خبر أو الخبر نسبة الصدق و الكذب إليه على السواء لا بدّ من الإختبار فإدعى المؤمن الإيمان وهو التصديق بأحديته وأنّه لا إله إلا هو وببده النفع والضرر و أنّه يحيى ويميت وأنّ الأمر لله من قبل ومن بعد فلما ادعى بلسانه أنّ هذا ما انطوى عليه جنانته وربط عليه قلبه إحتمال أن يكون صادقاً فيما ادعاه أو كاذباً فأجره الله لإقامة الحجّة له أو عليه بما نصب له بين عينيه الوسائل و أوقف حاجته عليها وعلى يديها فإن رزقه الله نوراً يكشف ويحرق سجن هذه الوسائل والوسائط فيرى الحق من ورائها قال تعالى: ﴿وَاللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُّحِيطٌ﴾ نافعاً وضاراً و خالقاً وموجداً لحاجته التي اضطرا إليها وكان حاضرأ مع الله عند توسله إن الله هو المسئول والذي بيده ملكوت كل شيء فذلك المؤمن الذي هو على نور من ربه الصادق في دعواه بالعناية الالهية التي أعطاه وأخرجه من الشرك الجلي والخفي ويكتال بالكيل الوفي و ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ [النور: ٤٠]

استغاثه‌کننده با اینکه به ربوبیت خداوند اعتقاد دارد، اما به واسطه‌ها به چشم الوهیت می‌نگرد و آن‌ها را بین خود و خدا واسطه قرار می‌دهد. این فرد مشرک هست و در اقرار به الوهیت خداوند صادق نیست. اما قسم دیگری نیز متصور هست (حالت سوم) که در آن به واسطه‌ها مقام الوهیت داده نمی‌شود، ولی فقط واسطه‌ها را می‌بیند (یعنی از خداوند غافل می‌شود) در این صورت این فرد از توحید الوهیت خارج نمی‌شود، بلکه دچار شرک خفی می‌شود که ان‌شاءالله مورد بخشش خداوند قرار خواهد گرفت. نویسنده بعد از تبیین این سه صورت از استغاثه می‌نویسد: «هر مسلمانی که به انبیا و اولیا توسل می‌کند یا از آنها طلب شفاعت می‌کند یا از قسم اول هست یا از قسم سوم، به هیچ‌وجه از قسم سوم نیست، به دلیل اینکه آن‌ها را الهه نمی‌داند، بلکه صرفاً آن‌ها را واسطه قلمداد می‌کند.^۱ صاحب رساله در ادامه ضمن خلع صلاح عبدالعزیز برای تکفیر مسلمانان می‌نویسد: (عبدالعزیز) دلیلی قوی و محکم برای مشرک دانستن توسل و استغاثه‌کنندگان از امت پیامبر اکرم ندارد و همین امر او را وادار به فتنه و فساد و خراب کردن شهرها کرده است و به او جرأت کشتن مسلمانان اعم از مردم عادی و علماء و عبادت‌کنندگان را داده است، به دلیل این که او آنها را با خودش مقایسه کرده درحالی که این قیاس فاسد هست. او خودش را معیار و میزان قرار داده است چون که علم خودش را علم ضروری می‌داند که هیچ شبهه‌ای در آن راه ندارد، به خلاف آنچه که درباره دیگران می‌اندیشد که آنها را در خطا و اشتباه می‌داند. این مورد از خطاهای فاحش او می‌باشد به جهت این که از قلوب مردم کسی غیر از علام الغیوب (خدای آگاه به غیب و نهان) اطلاع ندارد. هیچ مانعی ندارد که خداوند از فضل و کرم خودش نوری را عطا کند که بواسطه آن حجاب (بودن)

۱. فما له من نور فقال بر بوبیة خالقه في أخذ الميثاق فلما أوجده على تلك الفطرة فقال بألوهية الوسائل والوسائط وجعلها حجاباً بينه وبين الله فأضاف الألوهية لغير مستحقها وجعلها آلهة فلم يصدق في قوله انه لا اله الا الله وقال ﴿اجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ وليس العجب الا من كثرة الآلهة والذي لم يقل بنسبة الألوهية الى الوسائل ولكنه لم يرا إلا الوسائل وماحصل له من العلم ما يخرجه منها مع توحيد الألوهية كان مشركاً شركاً خفياً مغفوراً إن شاء اذا علمت هذا فالمتوسل والمتشفع بالأنبياء والرسل عليهم الصلاة والسلام من أمة محمد صلى الله عليه وسلم إما من القسم الأول أو الثالث لا الثاني لأنه ما يسميهم آلهة حاشاه من ذلك بل يسميهم وسائل ووسائط كما قلت أنت نقلاً عنهم إلا أنك قلت قال بغياً وعناداً قوله وكنا عليه من الشرك بالله والعمل بسائر ما لا يرضى رب العباد.

این وسیله ها از بین برود تا از قِبَل آنها حق تعالی را بشناسند که نفع و ضرر به دست اوست، خالق اوست و او برآورنده حاجات آنهاست و درواقع درخواست شونده اصلی خود خدا هست و او آنها را به این امر هدایت کرده است. این ها به واسطه ها نسبت الوهیت نمی دهند هر چند که در ظاهر فقط آنها را می بینند.^۱

نویسنده رساله در ادامه خطاب به عبدالعزیز می نویسد: اگر با چشم بصیرت و اندیشه، تامل کنی و در آیات قرآن تتبع کنی خواهی دید که آنها با صراحت و اشاره بر علیه تو هستند نه به نفع تو.^۲

مولف در ادامه شرک انگاری صدا کردن اولیاء الهی با عبارت یا سیدی و امثال آن را به این دلیل که مقصود از این خطاب قرار دادن ها توسل و استغاثه هست که قرآن به آن دستور داده است رد کرده است^۳

القادری در ادامه به نقل کلامی از علامه شهاب‌الدین الرملی^۴ درباره جواز استغاثه می‌پردازد و می‌نویسد: استغاثه به انبیا و اولیا و صالحین جایز است و قرآن نیز به این امر اشاره دارد. فرستادگان الهی و انبیا و صالحین بعد از فوتشان نیز فریادرسی می‌کنند، چون که معجزه انبیا و کرامت اولیا با از دنیا رفتنشان قطع نمی‌شود. شکی در این نیست

۱. أقول ليس له دليل وبرهان وحجة على الحكم بشرك المتوسلين والمستشفعين من أمة محمد صلى الله عليه وسلم أقوى وأرجح وأثبت من هذا وهذا هو الذي حملته على الفتنة والفساد و تخريب البلاد وجزأه على ذبح المسلمين العوام والعلماء والعباد لأنه قاسمهم على نفسه مع أنه لا يقول بالقياس وهذا قياس فاسد لا يقول بصحته من له أدنى فهم فضلاً عن المعرفة التامة والعلم لأنه على بصيرة قال: {بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ} أي حجة بينة على أعمالها فيقيم على نفسه الميزان لأنه علمها علماً ضرورياً وجده في نفسه لا يقبل معه شبهة ولا يقدر على دفعه ولا يعرف لذلك دليلاً يستند إليه سوى ما يجده في نفسه بخلافه في حق الغير فإنه من عمي وخبط حيط عشوي لا يعلم ما في جيبه وذيله فضلاً عما في نفسه وقلبه لأنه لا يطلع على ما في القلوب إلا علام الغيوب و ما المانع أن يرزقهم الله بفضله ومته و كرمه نوراً يكشفون ويخرقون به سدف هذه الوسائل والوسائط فيرون الحق تعالى و يعلمونه من ورائها قال تعالى: {وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ} نافعاً و ضاراً و خالقاً وموجداً لحوادثهم كما تقدره وأنه هو المسؤول وهداهم الى ذلك كما هو في القسم الأول أو لم يقولوا بنسبة الأوهية إلى الوسائط وإن لم يروا إلا إياها

۲. اذا تأملت بعين بصيرتك وفكرت و تتبعت ما في القرآن تراه يشهد عليك لا لك إما صراحة أو إيماءً

۳. وقول ياسيدي أحمد أو شيخ فلان ليس من الإشراك لأن القصد التوسل والإستغاثه قال الله تعالى ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾

۴. شمس الدين محمد بن أحمد بن حمزة الرملي الشافعي، ملقب به شافعي صغير از فقهای شافعی مذهب مصر در قرن دهم هجری بود.

مسلمانان معتقد هستند اولیایی که به آن‌ها استغاثه می‌شود هر کاری که انجام می‌دهند و حاجتی را که برآورده می‌کنند به اراده و قدرت خداست. تا جایی که امکان دارد باید کلام مسلمان را به معنی صحیحی حمل کرد که موجب تکفیر او نشود. چنانچه سیره پیامبر اکرم هم همین بوده و به مسلمانان نیز همین را دستور داده است.^۱

نویسنده در انتها نتیجه می‌گیرد که ادعای عدم جواز توسل به انبیا و اولیا کذب و افترا هست و ائمه بر جواز توسل به اهل خیر و صلاح تصریح کرده‌اند. هیچ یک از عوام و به طریق اولی خواص، تصور نمی‌کنند که مثلاً عبدالقادر گیلانی چیزی را در عالم ایجاد می‌کند، بلکه از آنجا که می‌بینند جایگاه خودشان پایین‌تر از آن هست که از خداوند درخواستی کنند، لذا از باب تبرک به اولیا متوسل می‌شود. نویسنده می‌افزاید این مطلب بر کسی مخفی نیست و منکر آن نمی‌شود مگر کسی که عقیده فاسدی داشته باشد.^۲

نکته‌ای که شایسته است در انتهای این گزارش تذکر داده شود این است که نویسنده رساله به شیعیان تعرض کرده است و نسبت‌های ناروایی به آن‌ها زده است که صحیح نمی‌باشند.^۳

۱. وسئل العلامة الشهاب الرملى عما يقع من العامة في قولهم عند الشدائد يا شيخ فلان و نحو ذلك فأجاب بأن الاستغاثة بالأنبياء والمرسلين عليهم السلام والأولياء والصالحين جائزة يشير إليه الآية المذكورة وللرسول والانبيا والأولياء إغاثة بعد موتهم لأن معجزة الانبياء وكرامة الأولياء لا تنقطع بموتهم ولا يشك في مسلم أنه يعتقد في سيدي أحمد أو غيره من الأولياء أن له إيجاد شيء من قضاء مصلحة أو غيرها إلا بإرادة الله وقدرته والمسلم متى أمكن حمل كلامه على معنى صحيح سالم من التكفير وجب المصير إليه ألا تری أنه صلى الله عليه وسلم كان يحمل الناس على أحسن الأحوال وأمر بذلك بقوله صلى الله عليه وسلم ولا تظنن بكلمة برزت من امرء مسلم سوءاً وانت تجد لها في الخير محملاً وقال لمن أقرّ عنده بالسرقة ما إخالك سرقت إی ما اظنك سرقت فأعاد عليه مرتين أو ثلاثاً وقال لماعز لما أقرّ عنده بالزنا بالغامدية: لعلك قبلت أو غمزت، أو نظرت. رواه البخاری وقال صلى الله عليه وسلم لمن قتل رجلاً قال صابت، أي أسلمت وقال القاتل له صلى الله عليه وسلم إنما قتلته لأنه إنما قال ذلك تقيّة من سيّفي فقال له صلى الله عليه وسلم هلا شققت عن قلبه، فانظر كيف صلى الله عليه وسلم يحمل الناس على أحسن الأحوال ولو صدر منهم ما ظاهره المخالفة فاذا كان صلى الله عليه وسلم يحمل من أقرّ بالسرقة مثلاً على قوله ما إخالك سرقت واتباع أخلاقه مآثره صلى الله عليه وسلم مما يجب علينا، فأين اتباعك لمن لا ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى وكيف يجوز لمسلم أن يشبهه الموحدين بالكافرين قال تعالى: «أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»

۲. والحاصل أن قوله لا يجوز التوسل بالأنبياء والأولياء فهذا كذب وافتراء وقد نص الأئمة على أنه يجوز التوسل بأهل الخير والصلاح ولا يظن عامي من العوام وفضلا عن الخواص أن نحو سيدي عبدالقادر يحدث شيئا في الكون وإنما يرون أن رتبتهم تقصر عن السؤال من الله تعالى فيتوسلون بمن ذكر تبركاً بهم كما لا يخفى ولا ينكر ذلك إلا من إبتلى بالحرمان و سوء العقيدة نعوذ بالله منه ومن سيرته فجميع ما قاله مردود عليه ووجب أن لا يعول عليه. الله أعلم و أحكم.

۳. او شیعیان را متهم به سب صحابه و بغض نسبت به آنان کرده است. وی ادعا می‌کند شیعیان بخاطر عدم تصبیص پیامبر بر ولایت اهل بیت، قائل به امین نبودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هستند. وضوح بطلان این ادعا به حدی روشن است

که هر شخصی با عوام شیعه برخورد داشته باشد، بدان اقرار خواهد کرد. این اتهام با عقاید مسلم شیعه سازگاری ندارد، عقایدی همچون عصمت پیامبر، عصمت فرشتگان، خاتمیت پیامبر اکرم و... می باشد. جهت مطالعه بیشتر به منابع ذیل مراجعه شود:

امینی، محمد حسین، الغدير، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۲۷

سبحانی، جعفر، ظاهرة الإفتاء على الشيعة عبر التاريخ، تهران، مشعر، بی تا، ص ۵۹-۵۸

<https://islamquest.net/fa/archive/question/fa464>

در خصوص نسبت سب و بغض صحابه، به شیعیان بطور خلاصه می توان گفت:

الف) اگر مقصود نویسنده آن است که شیعیان نسبت به تمام صحابه بغض دارند و تمام صحابه را سب می کنند، دروغگو و مفتری است. چراکه به اعتقاد شیعه، افضل صحابه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. همچنین حسنین علیهما السلام در زمره صحابه می باشند که شیعیان کوچک ترین جسارت نسبت به آنان را نداشته و ندارند. حال آن که لازمه کلام مصنف رساله این است که شیعیان باید نسبت به این بزرگان بغض و کینه داشته باشند.

ب) اگر مقصود نویسنده آن است که شیعیان نسبت به بعض صحابه بغض دارند و برخی از آنان را سب و لعن می کنند، باید دانست که دیدگاه امامیه نسبت به صحابه به شرح ذیل است.

شیعه معتقد است، صحابه در سه دسته قابل تصور هستند.

۱) عده ای معلوم الاسلام و الايمان هستند که عادل و واجب الاحترام می باشند.

۲) عده ای معلوم الفسق و المنافق هستند که اهل دوزخ و عادل نمی باشند.

۳) عده ای بسیار از صحابه مجهول الحال هستند. به این معنا که به صورت صریح مشخص نیست که جزء دسته اول هستند یا دسته دوم.

شیعیان، دسته نخست را مورد احترام می دانند و قائل هستند که در سنت و آیات مدح شده اند. دسته دوم در مقابل قرار دارند و توسط خدا و پیامبر مذمت شده اند. در خصوص دسته سوم تعرض را جایز نمی دانند و لازم است در مورد آنان توقف نمود. بنابر این، شیعه تنها متعرض دسته دوم می شوند که عده اندکی از صحابه را تشکیل می دهند و آنچه مصنف رساله بیان نموده است، اتهام و دروغ می باشد.

برای مطالعه بیشتر در این خصوص به منابع زیر مراجعه شود.

- الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملي، وصول الأخبار إلى أصول الأخبار، ص ۱۶۳، المحقق: السيد عبد اللطيف الكوهكمري، مجمع الذخائر الإسلامية.

- مدنی، علیخان بن احمد، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، ص ۱۱، مؤسسة الوفاء، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۸۳م.

- السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي، اجوبة مسائل جار الله، ص ۱۵، مطبعة العرفان - صيدا. الطبعة الثانية، ۱۳۷۳ق.

- علی آل محسن، كشف الحقائق : رد علی هذه نصیحتی الی كل شیعی، بخش عقیده الشیعة الامامية فی الصحابة، تهران، نشر مشعر، ۱۳۸۶ش.

- سبحانی، جعفر، رسائل و مقالات، ج ۱، ص ۱۵۵، قم، نشر اعتماد، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

- حسینی میلانی، علی، الإمامة فی أهم الكتب الكلامية، ص ۴۶۶، قم، نشر الشریف الرضی، ۱۳۷۲ش.